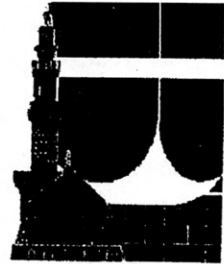
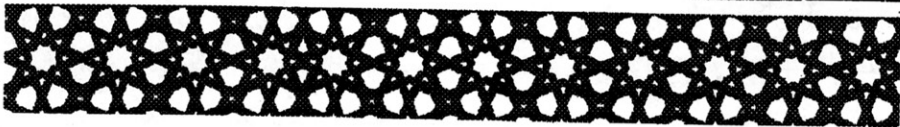


حِجْرَا ، مَطْلَعِ وَحْيِ



ترجمه : مهداى پيشوايى



در شماره ۹ میقات، با زندگینامه و آثار علمی محمد حسین هیکل (۱۲۶۷-۱۳۳۵ ه. ش.)، نویسنده و روزنامه‌نگار نامدار و معاصر مصری آشنا شدیم و کتاب «فی منزل الوحی» او را که از ارزنده‌ترین سفرنامه‌های حج است، به اجمال معرفی کرده ترجمه بخشهایی از آن را از نظر خوانندگان ارجمند گذرانیم، اینک ترجمه بخشی دیگر از کتاب یاد شده را می‌آوریم:

کسی که به قصد حج وارد مکه می‌شود، نخستین و مهمترین هدف او کعبه و حرم است. مردم پس از انجام مناسک حج و طواف و سعی، تا در مکه اقامت دارند، کعبه و حرم همچنان برای آنها محل عبادت است. اما بسیاری از آنها پس از زیارت کعبه، عازم زیارت قبور اهل بیت پیامبر می‌شوند. این قبور و زیارتگاهها در گذشته، هم از طرف حکومتهای حجاز مورد توجه و تقدیس بوده، هم از طرف زائران و همه مسلمانان جهان. اما از زمانی که نجدیها (وهابیان) در حجاز به حکومت و قدرت رسیدند، قداست این گونه بقعه‌ها را منکر شده و زیارت آنها را پرستش و شرک به خدا شمردند. آنان مساجد و بقعه‌هایی را که گذشتگان در این اماکن ساخته بودند، تخریب کردند و در بعضی از آنها مأمورینی گماشتند و درها را بستند! اما

حضور مأموران، مردم را از زیارت قبور اهل بیت بازداشت و درهای بسته نتوانست از اظهار علاقه مردم و توقف در کنار آنها و دعا و استغفار برای آن خفتگان و قرائت فاتحه برای ارواحشان جلوگیری کند!

جاذبه غار حرا

گروهی از حاجیان نیز به دیدن کوه حرا و غاری که برفراز آن قرار گرفته، علاقه دارند اما پس از استقرار حکومت و سلطه نجدیها، که بقعه بالای این کوه را خراب کردند، از تعداد این گروه کم شده است. کاهش تعداد دیدار کنندگان از حرا، در وضع قهوه‌خانه‌ای که در کنار قلعه حرا قرار داشته و نیز در وضع راهی که صعود کنندگان را به قلعه می‌رساند، اثر گذاشته است، زیرا قهوه‌خانه که در کنار مخزن آبی قرار داشته و آب باران در آن جمع می‌شده، بکلی از بین رفته است. راه نیز غیر قابل استفاده شده و صعود از آن دشوار گردیده است در نتیجه تعداد صعود کنندگان به قلعه حرا بسیار کاهش یافته و دیگر کسی مشقت صعود از آن راه دشوار را تحمل نمی‌کند. تنها کسانی که تاریخ پیامبر اسلام را خوانده‌اند و می‌دانند که نخستین بار وحی الهی هنگام گوشه‌گیری و عبادت حضرت محمد در حرا بر او نازل شده، علاقه دارند بر فراز جبل النور صعود کنند و خود را به غاری که روزی مقر و معبد محمد - ص - بوده برسانند؛ غاری که به هنگام توقف او در آنجا، جبرئیل نخستین آیات قرآن؛ یعنی «إقرأ باسم ربك الذي خلق...» را بر گوش جان او فروخواند. آشنایان با تاریخ اسلام، این قلعه و غار برفراز آن را مقدس‌ترین مکانی می‌دانند که پس از حج و طواف، زیارت آن لازم است؛ زیرا آنجا منزلگاه رسالت و مطلع نور است. رسول خدا در آنجا اقامت می‌گزید و حقیقتی را که سرانجام روزی خدا به او وحی کرد، جستجو می‌کرد. این مکان، همچون پانزده قرن پیش، دست نخورده و بی‌هیچ تغییر و دگرگونی باقی مانده و تا روز قیامت نیز، همچنان به صورت نشانه وحی و علامت رسالت باقی خواهد ماند.

دورنمای حرا

فردای روز ورودم به مکه، هنگامی که عازم قصر مَلِک بودم، چشمم به کوه حرا افتاد.

پرنده احساس و علاقه‌ام به سوی آن پرگشود. این کوه در میان کوههای مجاور، در عزلت و خاموشی عجیب به تنهایی قد کشیده است. قامت مخروطی سر به فلک برافراشته‌اش، شباهت به برجی دارد که برفراز کوهی، در میان دهها کوه برافراشته باشد.

حقیقت این است که حادثه منحصر به فردی که دست تقدیر نصیب این کوه کرده؛

یعنی حادثه نزول فرشته بر محمد -ص- و آوردن نخستین آیات وحی بر او به هنگام نیایش در آن غار، جا دارد که آن را نشانه‌ای در تاریخ انسانیت قرار دهد که ذهن و فکر هر انسانی بیش از هر جای دیگر جهان، متوجه آن شود و قلبش مجذوب آن گردد. آنچه باعث می‌شود توجه انسان و کشش قلبی او به این کوه بیشتر شود، همان حادثه مهم است که دست تقدیر در اینجا آفرید، حادثه‌ای که نه بی‌مقدمه بود و نه بدون زمینه‌سازی، بلکه نتیجه سالها زمینه‌سازی و آمادگیهای طولانی بود که طی آنها، خدای محمد -ص- او را تربیت کرد و قلبش را پاکیزه ساخت و برای دریافت رسالت الهی و ابلاغ آن بر مردم آماده‌اش کرد. در این کوه و در همین حرا بود که این زمینه‌سازها و آمادگیها و تهذیبها به پایان رسید. پس حرا شاهد این تربیتهای روحی بزرگ بود، از زمانی که خداوند محمد -ص- را به حق هدایت کرد و با نور رؤیای صادق، راه حق را در برابر او روشن ساخت تا آن هنگام که بر او وحی فرستاد تا پیامبر بشیر و نذیر شود.

در تمام جهان، جایی که شاهد چنین حادثه‌ای باشد، سراغ نداریم. پس جا دارد که این مکان مقدس، ذهن و فکر انسان را این چنین به سوی خود جلب کند و قلبها را مجذوب خویش سازد و احساسها به سوی آن پر کشد.

کافی است در برابر حرا بایستی و درباره آن بیندیشی تا تمام این صحنه‌ها را به یاد آوری و آنها را در برابرت مجسم یابی؛ بگونه‌ای که گویی در برابر دیدگانت رخ داده یا همین دیروز اتفاق افتاده است!

اینک این محمد -ص- است که راه می‌رود. او تنهاست، رهتوشه‌ای همراه دارد که حمل آن بر مردی مثل او دشوار نیست، او راههای مکه را پشت سر می‌گذارد، از سمت جنوب شرقی، همانجا که امروز شعب علی و خانه خدیجه در آن قرار دارد، به سمت شمال شرقی می‌رود که این کوه در آنجا است. اینک او به دامنه حرا رسیده و از کوه بالا می‌رود. آثار فکر و

اندیشه در سیمایش نقش بسته است. از اسباب و سرگرمیهای زندگی، چیزی که از تفکرش بازدارد، یا به چیز تازه‌ای در زندگی متوجهش سازد، پیرامونش به چشم نمی‌خورد. او با توشه‌اش همچنان به صعود خود ادامه می‌دهد تا به قلّه کوه می‌رسد. در قلّه، اندکی آب باران، در بعضی از چاله‌ها جمع شده است، نزدیک آب و کنار غاری که به فاصله کمی از آن قرار دارد، می‌نشیند، این غار محل خواب و استراحت او است.

محمد - ص - در جستجوی حقیقت هستی

او نگاهی به منظره‌های اطراف خویش، به افقهای دوردست و آفریده‌های خدا می‌افکند، آنگاه نظر خود را برمی‌گرداند و چشمان درشت و زیبایش را می‌بست و به تفکر و اندیشه پیرامون آنچه دیده و شنیده بود فرو می‌رفت. تاریکی شب که فرا می‌رسید و ستارگان در صفحه آسمان می‌درخشیدند، محمد - ص - آنها را از نظر می‌گذراند، به اندیشه فرو می‌رفت و درباره آنها و خلقتشان و خلقت این جهان با عظمت فکر می‌کرد. او پاسی از شب را همین گونه با فکر و اندیشه سپری می‌کرد، در صفحه ذهن و قلبش سخنان قومش را درباره خلقت عالم، خدایان، فرشتگان و آن‌بها که مردم می‌پرستیدند، زیر و رو می‌ساخت. او آنچنان غرق فکر و اندیشه می‌شد که خود را فراموش می‌کرد، غذا و خواب، زمان و گذشت زمان، همه را از یاد می‌برد و با تمام وجود، مجذوب حقیقت عالم و جهان هستی می‌گشت. او لحظاتی در غار می‌آسود و به محض آن که بیدار می‌شد، باز به همان فکر و اندیشه فرو می‌رفت.

او پیش از آن که بدین گونه عزلت و گوشه‌گیری گزیند و در حرا به نیایش بپردازد، در بین مردم محبوب بود و به خاطر صفاتی مانند وفاداری، راستگویی و امانتداری، مردم به دیده احترام به وی می‌نگریستند. او به مناسبت نیکی به فرزندان خویش و علاقه به همسرش و دلسوزی به ضعیفان و محرومان، زبانزد همه بود.

محمد در جلسات و گفتگوهای قریش شرکت می‌کرد و در انجمن آنها در «دارالندوه» در کنار کعبه حضور می‌یافت و به سخنانشان درباره تجارت و کار و شغلشان گوش فرا می‌داد و گاه اظهار نظر می‌کرد.

او می‌دید وقتی قریش درباره موضوعی اختلاف نظر پیدا می‌کنند، سراغ بت هبل



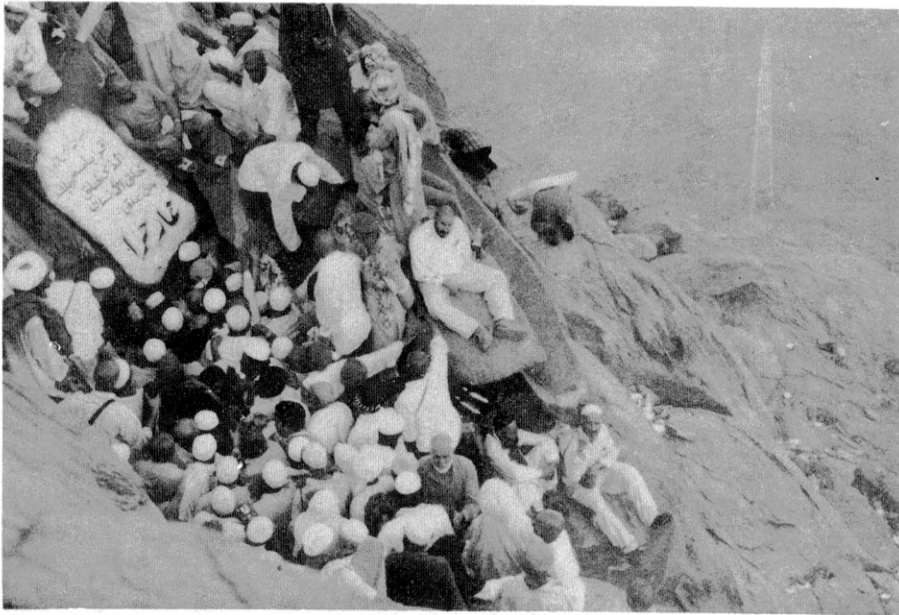
می‌روند و به وسیلهٔ چوبه‌هایی، با او به رایزنی پرداخته از او کسب تکلیف می‌کنند! و می‌دید تعداد اندکی از مردم که به حکمت و خوش فکری معروفند، به بت هبل و بت‌های کوچکتر، به دیدهٔ تردید می‌نگرند و خدایی آنها و عبادتشان را باور ندارند. همچنین می‌دید که گروهی از اهل کتاب، به خاطر بت پرستی عرب، از آنها انتقاد کرده، مسیحیت را ترویج می‌کنند و از عرب می‌خواهند به دین آنها بگردند.

او چنان از اعماق دل و جان در جستجوی حق و فکر و اندیشه دربارهٔ آن بود که اوقاتش فقط در این راه سپری می‌شد و می‌خواست حق را به وضوح و روشنی و بدون هیچ ابهام و تیرگی ببیند.

سرانجام از مردم برید و گوشه‌ای را برگزید، حرا برای او بهترین پرورشگاه روح بود که در آن اسباب رهیابی به حقیقت را آزمایش می‌کرد تا حقیقت برایش با دقت و روشنی جلوه‌گر شود. هر سال وقتی که ماه رمضان می‌رسید، به حرا صعود می‌کرد و با روزه‌داری و بی‌توجهی به متاع دنیا، جلوهٔ حقیقت را در همهٔ آنچه می‌دید و حس می‌کرد و در آن سوی محسوسات و دیدنیها و شنیدنیها دنبال می‌کرد. او همچنان به این روال ادامه می‌داد تا آن که حقیقت، حجاب از چهره برداشت و بی‌پرده و روشن، در برابر او تجسم یافت. اینک او حقیقت را در بیداری، همچون روشنایی صبح می‌دید. بدین ترتیب پروردگارش او را تربیت کرد و وقتی که روحش به اوج صافی و کمال رسید، خداوند بر او وحی فرستاد. او فرمان پروردگار را به جان پذیرا شد و تسلیم گشت. آنگاه خداوند به فرمانش داد که مردم را انذار کند و آنان را به راه حق که خود به آن رهنمون شده بود، هدایت کند. او فرمان پروردگار را آشکارا اجرا کرد و مردم را به راه هدایت فرا خواند.

حرکت ما به سوی حرا

آیا چیزی در زندگی می‌توان یافت که به اندازهٔ این پرورشگاه روح، که حقیقت در آنجا بصورت واضح و روشن بر محمد جلوه‌گر شد، جاذبه داشته باشد؟! من در برابر کوه‌های متعددی در دنیا ایستاده‌ام که برخی از آنها در اثر زیبایی فوق‌العاده، مرا مفتون خویش ساخته و بعضی دیگر به خاطر بزرگی و عظمت و عجایب خلقت تحت تأثیرم قرار داده است.



در کنار برخی بناهای با عظمت که انسانها آنها را برافراشته‌اند، حیرت زده و مبهوت ایستاده‌ام زیرا آنچنان عظمت داشته‌اند که زمین و زمان را تحقیر می‌کردند! در برابر ایستگاه‌های تحقیقاتی متعددی با شگفت و تحسین ایستاده‌ام که علم آنها را بر پا می‌داشته تا اسرار جهان را در برابر حس انسان واضح‌تر و روشن‌تر سازد، اما هیچ روزی احساسی همچون احساسی که از مشاهده حرا به من دست داد، در خود نیافته‌ام. هر بار در برابر کوه حرا می‌ایستادم، از تماشای این پرورشگاه روح، حالتی به من دست می‌داد که هرگز نظیر آن را از تماشای هیچ منظره‌ای در زندگی، چه منظره عظمت و جلال طبیعت، و چه منظره هنر و ظرافت ذوق انسانی، احساس نکرده‌ام با آن که سادگی آن را می‌دانستم و مطمئن بودم که هر کس بر قلّه آن صعود کند، در آنجا جز آنچه بر بالای سایر کوهها است نمی‌بیند!

سخت احساس علاقه می‌کردم که از این کوه بالا روم و در همان جا که روزی محمد - ص - ایستاده بود بایستم و آنچه از مظاهر خلقت، روزی او تماشا می‌کرد، تماشا کنم و غاری را که او شبها در آن بسر می‌برد و در آنجا فرشته وحی بر او نازل شد ببینم. موضوع



علاقه خود را با دوستان در میان گذاشتم. گروهی از اهل مکه اظهار علاقه کردند که با من همراهی کنند تا آنچه را که قبلاً با وجود نزدیکی، ندیده بودند، ببینند.

موعد ما عصر روز جمعه بود. اتومبیل، ما را حرکت داد، وقتی که به مقابل قصر ملک رسید، به سمت چپ پیچید و به طرف چادرهای گروهی از بدویان که در آن حدود برپا شده بود، رفت. بدویان، به علاقه‌مندان قهوه می‌دادند. آنها در اثر شهرنشینی، خصلتهای بادیه نشینی را از دست داده‌اند و در مقابل چیزی که می‌دهند یا خدماتی که انجام می‌دهند، مانند مراقبت از اتومبیلهای مسافران، هنگام صعود به بالای کوه، چیزی می‌گیرند.

صعود به قلّه حرا

چه می‌بینم؟ هنگامی که حرا را از دور می‌دیدم، مخروطی شکل بود و شباهت زیادی به برجهای ساخت انسان داشت، اینک که نزدیک آن ایستاده‌ام، می‌بینم دامنه‌ای دارد مثل دامنه کوههای دیگر. در دامنه آن، آثار راهی که مردم از آن رفت و آمد می‌کرده‌اند، به چشم می‌خورد، اما قلّه آن مستقیم‌تر و بلندتر از کوههای مجاور است، با این وضع، آیا صعود به قلّه آن دشوارتر نیست؟! در این باره سؤال کردم، همراهان، قضیه را برای من آسان نمودند، کسانی که قبلاً از این کوه بالا رفته‌اند، گفتند: خداوند اسباب سهولت کار را در صعود به این کوه چنان فراهم می‌کند که در مورد هیچ کوهی چنین نمی‌کند. ما بعد از ظهر رفته بودیم، خورشید از سمت مغرب به دامنه کوه که مردم از آن بالا می‌رفتند، می‌تابید و از این جهت، سایه اطراف آن کمتر می‌شد، و اگر صبح رفته بودیم صعود در سایه، آسانتر می‌شد. همراهانم گفتند: انسان هنگام صعود، در نزدیکیهای قلّه، کوه را دور زده به سایه می‌رسد. از این گذشته هنگام غروب و اندکی پیش از آن، انسان اطراف حرا را تا نقاط بسیار دور دست مشاهده می‌کند در حالی که هنگام ظهر، تابش شدید نور مانع از دیدن آنها می‌شود.

در هر صورت، به دامنه کوه رسیدیم، بالا رفتن را آغاز کردیم، چنان فعال و جدی بالا می‌رفتیم که امید داشتیم تا رسیدن به مقصد، سست و خسته نخواهیم شد؛ چرا خستگی؟ آن کوه چنان ارتفاعی نداشت که انسان از رسیدن به قلّه آن بترسد، ما از همان راه معمولی رفتیم و فقط جوانی از همراهان راه مستقیم را برگزید تا راه کمتری را طی کند. دوستانش هشدارش

دادند که با این کار بی‌جهت خود را به زحمت می‌افکند و پیش از رسیدن به قلّه، فرو خواهد ماند، اما او در اثر غرور جوانی، گوش به سخنان آنها نداد و مثل تیر رها شده از تفنگ، از کوه بالا می‌رفت و از ما سبقت می‌گرفت، هر چند وقت یکبار بالای صخره‌ای می‌ایستاد و با پیروزی ما را صدا می‌کرد. کمتر از ربع ساعت بالا رفته بودیم که احساس خستگی کردیم و گفتیم مسافت راه را به اشتباه کمتر حساب کرده‌ایم. همراهان از بدی راه عذر خواستند و گناه را به گردن حکومت وهابیان انداختند که بقعهٔ بالای کوه را خراب کرد و مردم را از رفتن به غار برای تبرک، بازداشت، طبعاً راه بدون استفاده ماند و بدتر شد. قدری که رفتیم احساس خستگی بیشتر کردیم، به سایهٔ صخره‌ای پناه بردیم تا قدری استراحت کنیم. مجدداً به حرکت ادامه دادیم تا آن که باز خسته شدیم، بار دیگر به استراحت پرداختیم. هر وقت به زحمت می‌افتادیم چشمم به قلّهٔ کوه دوخته بقیهٔ راه را با نگاه تخمین می‌زدیم ... (ص ۲۳۵-۲۲۸)

در قلّه حرا

... سرانجام به نقطهٔ همواری که پیش از این قهوه‌خانه در آنجا بوده رسیدیم و بیست متر بالاتر از آن به قلّهٔ کوه رسیدیم که بقعه در آنجا قرار داشته است. در آنجا تمام فضای پهناور اطراف، در برابر چشمانمان نمایان گشت. این قلّه، بلندترین نقطهٔ کوه حرا است. وسعت آن کم است و از حدود سی تا چهل متر مربع تجاوز نمی‌کند. اطراف قلّه باز است و هیچ صخره و هیچ مانعی در برابر دیدگان بیننده‌ای که می‌خواهد اطراف را تماشا کند، وجود ندارد. سلسله کوههایی که از چهار طرف، حرا را احاطه کرده‌اند، کوتاهتر از حرا به نظر می‌رسند، از این رو همهٔ آنها با تمام دامنه‌ها، دره‌ها، صخره‌ها و همهٔ آنچه در آنها است، در برابر دیدگان تماشاگری که از قلّهٔ حرا نگاه می‌کند آشکار است. بر سر این قلّه، فقط آسمان، خیمه برافراشته و هیچ ابری و مهی هر چند رقیق، در اطراف آن نیست و این، وضع منحصر به فردی است که نظیر آن در غیر از کوه حرا کم است. وقتی که در قلّه می‌ایستی، تمام آنچه در اطراف هست، نمایان می‌گردد، عظمت هستی با تمام شکوه و جلال، خودنمایی می‌کند. وقتی که در آنجا آسمان و کوهها را می‌بینی، به مکه و مسجدالحرام و کعبه و افقهای دور دست می‌نگری، احساس می‌کنی نظاره‌گر آیت‌خدایی که در پهنهٔ هستی و در کلّ صحنهٔ آفرینش، تجلی کرده



است، گویی شاهد سنت تغییر ناپذیر خدایی که با گذشت قرن‌ها و عصرها، دستخوش تبدیل و تغییر نمی‌گردد، وقتی توقفت در آن بالا طولانی می‌شود و تأملت در پدیده‌های پیرامونت عمیق‌تر می‌گردد. آیت خدا در دل و جانت مجسم می‌شود و بر تمام حس و درک و شعورت چیره می‌گردد، چندان که در آن فنا می‌شوی و خود را از یاد می‌بری و از خود بیخود می‌شوی و دیگر توجه نداری که بعد چه می‌شود، و چه عایدت می‌گردد! این احساس آنگاه برایم دست داد که بر بالای قلّه حرا ایستادم و از فراز آن، محیط اطراف را نگرستم. از «دوربینی» که برای چنین مواقعی آماده کرده بودم، کمک گرفتم، اما از دوربین نیز چندان کاری ساخته نبود؛ زیرا دوربین هر چه صحنه‌های دور را در برابر چشمانت نزدیک می‌کند، عظمت و شکوه و جلال خلقت خدا، بیشتر جلوه‌گر می‌شود. منظره خلقت حیرت‌انگیز کوه‌های صف کشیده که در لابلای آنها هیچ اثری از حیات - جز حیات خود آنها - نمی‌بینی، حیات صخره‌های اخمو و مختصر علف‌های صحرائی که از شدت اخم سنگها نمی‌کاهد، و بر حیرت و دهشت تماشاگر می‌افزاید. منظره «کعبه»، این بیت عتیق که همچنان در «ام القری» ایستاده است و از زندگی معنوی جهان، از آن هنگام که ابراهیم و اسماعیل، پایه‌های آن را بالا آوردند، حکایتها دارد، منظره انبوه مردمان و قافله‌های شتران که در اثر کوچکی جثه‌شان به علت بعد مسافت، دوربین به زحمت آنها را نشان می‌دهد. این مردمان و این قافله‌ها، در کنار کعبه، در راهها و بین کوهها در حرکتند ولی نمی‌دانند که عمر آنها در برابر عمر این معبد کهن (بیت عتیق) و این کوهها، بسیار کوتاه است، نسل آنها یکی پس از دیگری، می‌آیند و می‌روند، اما این کعبه همچنان ایستاده است، و این کوهها همچنان با آرامش و وقار ایستاده‌اند و قرن‌ها و نسلها را تحقیر می‌کنند! ...

موقعیت غار حرا

... از قلّه به طرف غار، که پناهگاه پیامبر و محل نیایش او بوده و نخستین بار وحی در آنجا به وی نازل شده، سرازیر شدیم. فاصله بین غار و قلّه، حدود بیست متر است و رسیدن به آن مستلزم عبور از میان دو صخره است که بسیار بهم نزدیکند و انسان، حتی اگر لاغر و باریک باشد، به زحمت از میان آن دو عبور می‌کند. پس از عبور از میان این دو صخره، غار

نمایان می‌شود که در یک نقطهٔ گود، بوسیلهٔ صخره‌های بزرگ، از قسمتهای دیگر کوه، جدا شده و از همهٔ آنچه در این کوه است، تنهاتر و غریب‌تر است! فضای آن بیش از خوابیدن یک نفر گنجایش ندارد، جوانی که همراه ما بود وارد غار شد و اندکی در آن دراز کشید ولی بیش از یک لحظه دوام نیاورد و برگشت و نزد ما ایستاد. در این فضای موحش، این غار ترسناک، ما را نظاره می‌کند، هر کس که نداند مالک حیات، تنها کسی است که فراتر از ترس قرار گیرد، از این غار وحشت می‌کند. راستی که غار ترسناک است و اگر قلباً آن را مقدس و متبرک نمی‌دانستیم، طاقت ایستادن در برابر آن را نداشتیم و وحشت‌زده فرار می‌کردیم! چگونه می‌توانیم دریابیم در داخل آن چیست؟ زیرا صخره‌های بزرگ اطراف آن، هیچ منفذی برای تابش نور جز به دهانهٔ غار، باقی نگذاشته است، از دهانه به بعد، تاریک تاریک است و چشم یارای دیدن آن را ندارد. آن سوی صخره‌ها، کوههای سخت و سیاه فام مایل به رنگ سرخ، بر وحشت انسان می‌افزاید.

به قلّه برگشتیم در حالی که دل و جانمان لبریز از هیبت و بیم شده بود، در نیمهٔ راه ایستادم و از هوای دم غروب که لطیف بود، تنفس کردم. استنشاق چنین هوایی، انسان را سر حال می‌آورد و آدمی از تماشای آثار جلال و هیبت در اطراف خویش، سرمست می‌گردد. با خود گفتم: پیامبر اسلام پیش از نبوت، چندین سال ماه رمضان را در همین جا بسر می‌برده. در این نقطهٔ خلوت و دورافتاده و موحش بوده که در تنهایی بسر می‌برده است، او با تفکر و تأمل خویش انس داشته، در اوراق دلش، این حقیقت والا را که خداوند او را برای ابلاغ آن به مردم، آماده می‌کرده، زیر و رو می‌کرده است. او در این گوشه‌گیری و تنهایی و بریدگی از مردم، نه از کوه می‌ترسیده، نه از غار و نه از وحش و جانوران! خداوند به کسی که این نقطهٔ سخت و وحشتناک را جایگاه خویش قرار داده بود، چه قدر قدرت روحی عطا کرده بود، قدرتی ما فوق قدرت همهٔ مردم و مافوق قدرتی که در کلّ جهان هست! خداوند چنین نیرویی را جز به کسانی که آنها را برای رسالت خویش برگزیده، عنایت نمی‌کند.

به قلّه رسیدم و فنجانی چای (از ظرف چایی که همراه داشتیم) نوشیدم و به دیواری که گویا از بقایای دیوار بقعهٔ ویران شده است، تکیه داده نشستم. این بقعه را وهابیان خراب کرده‌اند تا مردم به آن تبرک نجویند. همراهان، اندکی با من بودند و سپس مرا تنها گذاشته هر

کدام به سویی رفتند تا به نقاط مختلف کوه سر بکشند و ویژگیهای آن را ببینند. وقتی تنها ماندم عنان خیال را رها کردم و با بال و پر اندیشه و خیال به گذشته‌ها رفتم. رسول خدا را در برابرم مجسم یافتم گویی می‌دیدم در همان جایی که من نشسته بودم نشسته است و به این جهان هستی که ما را احاطه کرده، با دقت و تأمل می‌نگرد و در دلالت‌های آن می‌اندیشد.

چرا اهل مکه در طول ماه رمضان، مثل پیامبر، در جِرا به عبادت نمی‌پردازد؟! مگر نه این است که پیامبر برای ما مسلمانان الگو و اسوه بود؟!

آیا جایی یافت می‌شود که شخص گوشه‌گیر را مثل جِرا، در فکر و اندیشه یاری کند؟! جِرا از غوغا و جنجال حیات دور است، اما به حیات و آنچه در آن است نزدیک. در اینجا انسان هر قدر بخواهد، در خود فرو می‌رود و هر چه بخواهد با جهان هستی و مخلوق خدا ارتباط می‌یابد.

اینجا صومعه‌ای نیست که ما را از حیات و حیات را از ما جدا کند، ما بر فراز جِرا، در یک سلول زندان نیستیم که دیوارها، اطراف ما را گرفته باشند، اینجا غاری به آن معنا هم نیست که در دل سنگها باشد. اینجا در واقع یک رصد خانه است که افلاک حیات را مطالعه می‌کند. خورشید هنگام طلوع، بر بالای آن قرار می‌گیرد و هنگام غروب چهره برمی‌تابد، شبها ستارگان برفراز آن می‌درخشند، ماه شب چهارده، در آسمان می‌لغزد، شهابها سقوط می‌کنند و ابرها سر به هم می‌سایند؛ جِرا شاهد همه این صحنه‌ها است. انسانهای گوشه‌گیر، کجا چنین جایی گیر می‌آورند که تا این حدّ غذای روح و موجبات تفکر و اندیشه، در آن فراهم باشد؟! ...

چرا مسلمانان مکه و دیگر مسلمانان که برای حج و عمره عازم مکه هستند، به پیروی از پیامبر، به این تمرین عقلی و روحی، تمایل نشان نمی‌دهند، در حالی که بزرگترین تأثیر را در تهذیب نفس دارد، و نتایج علمی و معرفتی نیز در بردارد که به گوشه‌هایی از آنها اشاره کردیم. کدام تهذیب نفس است که همچون ارتباط انسان با جهان هستی در نقطه‌ای بریده و بلند مثل حِرا اثر داشته باشد؟! ارتباطی که انسان در پرتو آن، به مرحله‌ای، فوق نیازهای عادی زندگی قدم می‌گذارد (ص ۳۹-۳۵)

